

## نگاهی به موسیقی و ترانه در دوران

# صفویه

### داریوش افراسیابی

... پرداختن به رسوم مذهبی و به وجود آمدن گروه خوانندگان منبری که از دستگاهها و گوشه‌های موسیقی، در مجالس عزاستفاده می‌کرده‌اند. باعث شد که نغمات غمگین مورد استفاده قرار بگیرند و نهایتا سعی بر این بوده است که با خواندن اشعاری در منقبت یا مصیبت اهل بیت، بیشتر مردم را تحت تاثیر قرار دهند، و مسئله موسیقی و حتا حفظ این قسمت از موسیقی مذهبی نیز مورد نظر نبوده است.

بعلت فقر موسیقی و آشنا نبودن خوانندگان منبری به ریتم‌های مختلف و تنوع ملودی، نمی‌توانسته‌اند بهره گیری درست و به جا از نغمه‌های مختلف بکنند، و باز هم بعلت فقدان اصول صحیح خواندن و بهره گیری از کیفیت صدا، تکنیک خواندن محدود و نغمه ها نیز شبیه بهم بوده اند، چون در این بخش مسئله اصلی (مناقب خوانان)، (مدح خوانان) و یا (مصیبت خوانان) ذکر وقایع کربلا بوده است، که موضوعی تکراری بوده و امکان تغییر و تحول نداشت.

در زمان صفویان بنام دو زن موسیقیدان برمی خوریم که یکی فلفل نام داشته و دیگری رامشگر بوده و دیگری غزال، که خواننده به شمار می‌رفته و گویا ارمنی بوده و با صدایی خوش ترانه خوانی می‌کرده است. از ترانه‌های عهد صفوی که ذکری از آن به میان آمده است، ترانه ایست که شخصی بنام باقر که موسیقی می‌دانسته و هنر شاعری نیز داشته، ساخته است و ترانه در وصف زنی منظر نام بوده و این زن عاشق مردی عطار می‌گردد، و داستان عشق آنها در کوچه و بازار می‌پیچد و سرانجام در ترانه‌ای افسانه‌ای می‌شود.

شاردن جهانگرد معروف فرانسوی، درباره موسیقی عهد صفوی می‌نویسد:

«موسیقی دانان دربار صفویه نه تنها ماهرترین خوانندگان و زبردست‌ترین نوازندگان به شمار می‌روند، بلکه بیشترشان از بهترین شعرای زمان خود هستند، که خود شعر می‌گویند و خود می‌سرایند و می‌نوازند.»
از دیگر هنرمندان زمان صفویه، سلطان ابراهیم میرزا، والی خراسان درعهد شاه تهماسب بود،که نستعلیق را خوش می‌نوشت، مصوری ماهر بود. و در موسیقی و علم ادوار و تصنیف قول(آهنگسازی) مهارت داشت، و ساز را نیک می‌نواخت (۹۴۲-۱۰۰۵ هجری) و دیگر خاندان احمد گیلانی، از سلسله‌ای از پادشاهان محلی در ولایت بیه‌پیش گیلان بود که در ادب و شعر و موسیقی دست داشت، و با صاحبان این فنون معاشرت و مصاحبت می نمود و از یکی از ملازمان معروف خان احمد گیلانی، بنام محمد مومن که عودنواز معروف و موسیقی دانی سرشناس بوده است نیز در این دوره یاد شده است.

\*\*\*

بدین سان در زمان صفویه قدرت و نفوذ مذهب و عالمان شرع بسط و گسترش یافت، و در کنار آن اوهام و خرافات نیز رشد نمود. پیروی از سیاست دینی از طرف حکومت و دخالت روحانیون در مسائل سیاسی، باعث نابسامانیهای فراوانی شد و در رشد اندیشه تاثیر نامطلوبی بجای گذاشت، و به انحطاط علوم منتهی شد.

بعد از سلسله صفویه، به طور کلی موسیقی و ترانه خوانی بعلت در هم ریختگی اوضاع سیاسی و رخدادهای گوناگون، محیطی برای رشد پیدا نکرد و بدست فراموشی سپرده شد.

با توجه به مشکلاتی که پس از صفویه وجود داشت اعم از فقر اقتصادی، عقب ماندگی سیاسی و تسلط بی چون و چرای مذهب، و کشمکش‌های قطب‌های قدرت بر سر حکومت و جنگ‌های داخلی و مصرف شدن نیروی جامعه به این مسائل، طبیعی است که نباید در انتظار بوجود آمدن آثاری در موسیقی و یا اصلا پرداختن به آن باشیم.

انسان تحت ستم و ظلم، نمی‌تواند حضور فعالی در زمینه هنر داشته باشد، در روان و ذهن او مقوله‌هایی دیگر انباشته شده، تخیلات و تصویرهای ذهنی او تجسم فرهنگ و بینشی است، که ورای هنرهای زییاست و تماما بازتاب درد می‌باشد و در چنین ساختاری استعدادها و خلاقیت‌های فردی به هرز می‌روند و انسانها بعنوان ابزار حفظ موجودیت نظام حاکم شمرده می‌شود.

### افشار-زند

در زمان شاهان افشار و خاندان زند، حوادث آنچنانی سریع و پی در پی اتفاق افتادند که اجتماع فرصت پرداخت به هنرها را نداشته است، ولی چون ماهیت حکومت‌ها بر پایه بینش مذهبی بود، مراسم مذهبی مانند گذشته رایج و پابرجای بوده است.

در دوران زندیه به تصنیفی که شرح تیره بختی و بیچارگی لطفعلی خان، آخرین بازمانده خاندان زند را بازگو می‌کند. این شاهزاده جوان محبوب مردم ایران بود و شجاعت و جوانمردی و استقامتی که در روزگار بدبختی از خود نشان داد، موضوع تصنیفی قرار گرفت که شرح آن چنین است:

بالای بان اندران

قشون آمد مازندران

باز هم صدای نی میاد

آواز بی در پی میاد

جنگی کردیم نیمه تمام

لطفی میره شهر کرمان

باز هم صدای نی میاد

آواز بی در پی میاد

حاجی، ترا کشتم پدر

تو ما را کردی در بدر

خسرو دادی دست قجر

باز هم صدای نی میاد

آواز بی در پی میاد

لطفعلی خان بلهوس

زن بجست بردند طبس

طبس کجا، تهران کجا؟

باز هم صدای نی میاد

آواز بی در پی میاد

لطفعلی خان مرد رشید

هر کس رسید آهی کشید

مادر خواهر جامه درید

لطفعلی خان بختش خوابید

باز هم صدای نی میاد

آواز بی در پی میاد

بالای بان دلگشا

مردست ندارد پادشا

صبر از من و داد از خدا

باز هم صدای نی میاد

آواز بی در پی میاد

لطفعلی خان میرفت میدان

مادر می گفت شوم قربان

دلش پر غم رخس گریبان

باز هم صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

لطفعلی خان هی می‌کرد

گلاب نبات با می خورد

بختش خوابید لطفعلی خان

باز هم صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

اسب تیله توزین است

دل لطفعلی پر از خون است

باز هم صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

وکیل از قبر درآرد سر

بیند گردش چرخ اخضر

باز هم صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

لطفعلی خان مضطر

آخر شد به کام قجر

باز هم صدای نی میاد

آواز پی در پی میاد

رستم الحکما در تاریخ خود می نویسد: در عهد کریمخان زند («علم خوش موسیقی شیرین و دلکش، رونقی بسزا داشت... آلات و ادواتش در همه جا منظور نظر و در هر مکان جلوه‌گر، علی الرغم زهاد سالوس خر، دف و نقاره و سرور نای و رود و عود و چنگ و چغانه و رباب و بربط و موسیقار و نی و تنبک و طنبور و سنطور و چهار تار و مطربان آن زمان هر یک صاحب وقوفی رشک فاریابی و در شیرین نوائی غیرت باربد بوده اند...») در اواخر سلطنت کریم خان، مردی هنرمند ودرویش که در آواز و موسیقی سرآمد اقران بود، به دستور مرشد خود، راه کرمان پیش گرفت. این نابغه میرزا محمد بن اصفهانی معروف به مشتاق است که کار او در کرمان رونق گرفت و عده‌ای از طبقات مختلف اعیان و اشراف و روحانیون به حلقه ارادت او پیوستند. مشتاق روزها را در حجره ای کنار مسجد جامع... می‌گذرانید و به قرآن خوانی مشغول بود. صوتی بس خوش داشت و تار را نیکو می نواخت. هنر و حال و جذبه او موجب شد که بقول حاج نایب الصدر: در انواع موسیقی و صوت شهره آفاق شد و حاکم اصفهان و اعیان آن ملک بی‌حضور او انجمن نمی‌نمودند... و بسیار از خوبان شهر، به وسائط و وسائلی ذکورا و اثاثا ربوده او بودند و بعضی حاسدین چندین مرتبه به او سرمه خوراندند...

مخالفتان، خصوصا بعضی از مردم قشری شهر که بازار درویش را گرم دیدند، در فکر نابودی او افتادند. نقطه ضعف او نواختن تار بود، شایع کردند که او آیات قرآن را همراه با ساز می‌خواند. باری جمعی، بنزد ملاعبداله مجتهد و امام جمعه رفتند و گفتند که صوفیه در شهر کمال استیلا را به هم رسانیده‌اند و تصوف به نحوی شایع است که اینک در این بلاد، شریعت، منهدم بل که منعدم خواهد شد...

ملاعبدالله منتظر فرصت بود تاماه رمضان رسید و اجتماع خلق فراهم آمد؛ روز ۲۱ ماه رمضان ۱۲۵۶ قمری، هنگامی که عبدالله بر بالای منبر بود و موعظه می‌نود، درویش داخل مسجد شد. در گوشه‌ای خارج از جمعیت به اداء فرضیه مشغول شد.

تاریخ وزیری در این باب می‌گوید: «آخوند از بالای منبر حکم به قتل و رجم درویش نمود... و خود پیش افتاد... درویش را گرفتند و از زاویه جنوبی مسجد به طرف شرقی و در شمال مسجد کشیدند و سنگ زدن پرداختند، مریدی از مریدان به نام درویش جعفر، خود را بر روی مشتاق افکند که او نیز کشته شد... میرزا محمد تقی وقتی رسید که کار از کار گذشته بود. گویند در آن لحظه که می‌خواستند مشتاق را سنگباران کنند، مشتاق رو به مردم کرده و گفته بود «مردم اگر به من رحم نمی‌کنید به خودتان رحم کنید به بچه‌هایتان رحم کنید به سگ و گربه‌ها و خشت و گل خانه‌هاتان رحم کنید... به هر حال هنوز خون مشتاق بر (تل خرفروشان) خشک نشده بود و چند روزی از دفن جسد او توسط حسینخان رایینی (که در بازگشت از شکار جسد را کنار خندق دید و بر در مقبره آینده خود به خاک سپرد) نگذشت که لطفعلیخان زند از گرد راه رسید و پشت سرش لشکریان مصطفی خان دولو عازم کرمان شدند. (شوال ۱۲۵۷) روح اله خالقی در کتاب سرگذشت موسیقی ایران می‌گوید: «مشتاق علی شاه، بر سه تار، سیمی دیگر افزوده است و در واقع چهار تاری اختراع کرده است و این سیم اضافی در اصطلاح موسیقیدان‌ها به نام خود او معروف به سیم مشتاق شده است.»

او با افزودن سیم اضافی به «ستار» به طنین بهتری در این ساز کمک کرد.

جامعه‌ایکه خرد در آن مفقود شده و از هنر سخن گفتن و به هنر عشق ورزیدن در آن راهی جز به مسلخ مرگ ندارد، مشتاق را با بلاهت و حماقت سنگباران می‌کنند.

مشتاق را سنگباران می‌کنند که به خیال خود جامعه را از تباهی و جهالت نجات دهند، و بدون هیچ واهمه‌ای زیبایی و عشق را به خاک می‌سپارند.

تفتیش عقاید تا این زمان هنوز جزو پدیده‌های طبیعی جامعه ما بوده و انگاری با ما زاده شده. لبان فروهشته و صورتان پوشیده از اندوه قرون را نسیمی نوازش نمی دهد، تا زخم دل را مرهمی باشد. درد را آموختیم و از تصویرش در پیکر تمامی آدمهای این دیار نقشی دیدیم، که توشه راهمان بوده است. ولی چگونه می‌شود لبخند را آموخت، تا زیبایی و عشق را بدرون خانه برد؟

سرنوشت تلخ هنر اینگونه، در زیر شکنجه و مرگ، منحصر به جامعه ما بوده و گمان نمی‌کنم نظیرش را جای دیگر بتوان یافت.

دوران تفتیش عقاید مذهبی و اقتدار کلیسا را، اروپا چند صد سالی است که پشت سر گذارده، اما گویی نشناختن تاریخ و به هیچ گرفتن تلاش‌های دیگر مردمان، بخش عمده اندیشه ما را در بر گرفته است.

دریغا که این زمان را ما هنوز دنباله رویم و می خواهیم در گذر به آینده خود علتها را کشف کنیم.

هر که نامخت از گذشت روزگار

هیچ نیاموزد ز هیچ روزگار

**\* سری مقالاتی که در مورد موسیقی از نظر تان می‌گذرد از کتاب موسیقی ایرانی از نگاهی دیگر، نوشته داریوش افراسیابی است.**

www.DAFRASIABI.com